

نگاهی به گفت و گوی ف. مزدک با روزنامه هشت صبح

نگاه گر: صدیق رهپو طرزی

tarzizr@gmail.com

در آغاز این گفت و گو، آقای فرید مزدک، بیان داشته است که نگاهی به «عقب»، نموده تا به «اصل»، پاسخ برسد. من، با خوانش این نگاه به عقب، صاف و پوستکنده بگویم، شاد شدم که از میان رهبران پیشین حدخا، و وطن، کسی جرات نموده و تلاش دارد، نگاه به ریشه شکل گیری «چپ»، بیاندازد.

اما، چند واژه بعدتر، متوجه شدم که ایشان این حضور دیدگاه «چپ»، یا درست ترش مارکسباوری روسی را که پس از ۱۹۱۷، رنگ گرفت، با یک خیز بزرگ، به دهه هفتاد همین سده پراند.

این امر روشن است که از همان سال، چنین هوایی بر سر رهبران شوروی بوده است که دامنه نفوذ پیشین تزاری را اینبار، با رنگ «سرخ و چپ»، بدهند. دریافت ژرف این مساله در این تنگنا نمی گنجد.

من کمی پیش می خزم و رخداد های سال های سی، سده بیست رادر نظر می گیرم.

شوروی پس از فراغت از آسیای مرکزی - با سرکوب خونین - در همان خط سیاست امپراتوری تزاری، در رقابت با بریتانیا - تلاش نمود تا افغانستان را در محور نفوذش قرار بدهد. این امر در چارچوب همان سیاست ایجاد حزب های چپ به شکل «قمری»، با ح.ک.ا.ش، جریان یافت.

این امر از همان سال ۱۹۱۷ که بلشویکان قدرت را در روسیه به دست گرفتند و افغانستان هم به آزادی در کار های خارجی اش دست یافت، آغاز می گردد. قرارداد ۱۹۲۱، بر این امر، مهر قانونی زد.

سپس ما شاهد نفوذ گام به گام شوروی در کشور می باشیم. اوج این امر را در ماه های اپریل - جون ۱۹۲۹، شاهدیم که شوروی بیش از هزار نفر را برای باز گرداندن امان الله، به تاج و تخت، به شمال فرستاد. این نیرو ها تا تاشقرغان دست یافتند، اما، به زودی زیر فشار متعدد و عدم جانبداری محلی، برگشتند.

از آن پس تا آغاز سال های ۱۹۵۰، ما شاهد وضع و حال انجماد و یخزده گی در مناسبت ها میان دو کشور می باشیم.

اما، با به قدرت رسیدن داوود به حیث صدراعظم، ۱۹۵۲، این یخ در گرمای دیدگاه های او، آب گردید. گپ معروفی است که شاه محمود صدراعظم، در همان شبی که زیر فشار محافظه کاران سلطنت، قرار بود تا او را با داوود، تعویض نمایند، روی به سوی محمد ظاهر، نمود و به روشنی بیان داشت: ظاهر باید بدانی که این بچه، نی تنها خانواده ما، بل کشور را بر باد خواهد داد.

به هر روی، این کودتای خزنده درباری موفق شد و داوود زمام کار ها را با سرانگشت های آهنی و استبدادی خویش، به حرکت آورد. او برای این باور دست یافت که برای آینده اش، ارتش نیرومندی بسازد تا هرگاه با مبارزه بی رو به رو گردد، از اهرم قدرتمندش بهره بگیرد.

او برای این کار، به شوروی روی آورد و آن کشور، با آرامش اما، گام به گام به نفوذش افزود.

جنگ سرد به گرمی این رابطه های افزود. شوروی ها با استفاده از اهرم های سیاسی، اقتصادی و فنی، در تلکی که شاه فنرش کمک های نظامی بود، افغانستان را در دامش انداخت. تنها ذکر این رقم ها مثنی از خروار را نشان می دهد. اردوی کوچک چهل هزار نفری کشور با جنگ افزار های قدیمی به اردوی صد هزار نفری و قوای هوایی ده هزار نفری با جنگ افزار ها تا حدودی مدرن، بدل شد. این اهرم، هم حضور مشاوران شوروی را فراهم ساخت و هم حضور اندیشه های مارکسباوری روسی را. پی آمد هایش را در دو کودتای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۸، به روشنی می توان دید.

بخش دیگر این درامه که سال های شصت را در بر می گیرد، نمی دانم که چی گونه از دید کسی که نیت ریشه یابی را دارد، به سایه قرار می گیرد.

به باور من، تمام حادثه های بعدی، ریشه در همین دورانی دارد که ما در برابر اولین آزمون زنده گی مردمسالار قرار گرفتیم.

با آغاز دهه شصت، بود که با ابتکار محمد ظاهر، شاه پیشین که دیگر از چنگال کاکاها و بچه گان کاکایش رهایی یافته بود، دهه مردمسالاری که می توان آن را دوره طلایی آزادی و هم آرامش خواند، وارد تاریخ سیاسی کشور شد. بار دیگر پس از دهه چل، سده بیست، اما، این بار با جدیت بیش تر، فضا، برای بیان سیاسی و شکل گیری حزب ها باز گردید.

این بار هم درس خوانده گان کشور - ما فاقد روشنفکران هستیم - با استفاده از فضای باز سیاسی عرض وجود کردند. از همان آغاز، مهم ترین و سرسخت ترین چهره بی که در برابر این دگرگونی قرار گرفت، محمد داوود، بود. از آن جایی که قانون اساسی نو، او را از چنین جایگاهی محروم ساخته بود، به مخالفت دست زد. او این کار را تا با استفاده از هر وسیله ممکن تا دست زدن به کودتا، به وسیله اهرم اردو که آن را به وسیله شورویان، سامان داده بود، ادامه داد.

با اندوه که در میان رنگین گمان گروه های سیاسی که با استفاده از این فضای باز سیاسی پا به میدان گذاشتند، حضور دو گروه گزافه گر چه متمایل به مسکو و پیکن - با رنگ های گونه گونه اش - و راست اخوان - با شاخه ها متعدد، در فضای سیاسی تقاطب سیاسی را در میان آگاهان و درس خوانده گان، به میان آوردند.

در این حال و احوال ح. د.خ.ا. پا در میان گذاشت. چند روزی از تشکله نگذشته و به اصطلاح عرق پایش خشک نشده بود که با دو دسته گی رو به رو شد. گروهی پیرو کارمل و دسته دیگر مرید تره کی شدند. - من به هیچ صورت کاربرد واژه گان خلق و پرچم را درست نمی دانم. در این حزب، با ادبیات خودش، فرکسیون یا همان فرقه گرایی، از همان آغاز راه باز نمود. به این دلیل من این گروه ها را پیرو این فرد یا آن فرد می خوانم. مانند پیروان تره کی، کارمل، امین، نجیب و خرده فرقه های دیگر - از آن جایی که هر دو دسته از اساس با اصل های مردمسالاری باور نداشتند - چون در قالب مارکسباوری روسی در بند بودند - تلاش نمودند تا با استفاده از فضای نو برای پخش و نشر ایدیولوژی خویش که در آن باور به امر آزادی - به ویژه برای دیگران - وجود نداشت، دست به کار سیاسی بزنند. این دو گروه، در خط اشعاب، نزدیک به یک دهه از تمام وسیله ها برای وارد کردن ضربه اندیشه بی و فکری به یکدیگر بهره گرفتند. اما، شاه تیر گنش سیاسی شان به سوی نظام مردمسالاری و آزادی که آن ها را مردود می شمردند، نشانه گرفته شده بود. گروه های چپ، خواستار رسیدن به بهشت کمونیستی بودند و اخوانیان راه نجات را شاه پُل دین، برای رسیدن به بهشت موعود، می دانستند.

اگر ح. د.خ.ا. و دیگر نیرو های چپ مارکسباور، صرف نظر از این که به مسکو ارادت داشتند و یا پکنگ، و راست اخوانی، به اصل های مردمسالاری باور می داشتند، طلایی ترین فرصت را برای نهادهای سازی ساختار های سیاسی مردمسالاری، در اختیار داشتند. این ها، نوک ضربه را به سوی نهاد های مردمسالار نشانه گرفتند.

حال آقای مزدک، بار سنگین تمام ملامتی ها را به گردن، ،، خانواده های سلطنتی و ترس و بیچاره گی شاه، می اندازد و حتا اشاره دور انداخته بی هم به کردار حدخا، - هر دو گروه اش - نمی اندازد.

اگر بر این دهه، نگاه ساده هم بیندازیم، خرواری از کنش های نادرست این ساختار سیاسی چپ را می بینم. به یکی دو نمونه که مثنی از خروار شود اشاره می نمایم:

مثنی از کنش های ضد مردمسالاری ح.د.خ.ا.

هر دو بخش ح. د.خ.ا. در آغاز، شورای ملی را یک نهاد بورژوازی می دانستند و آن را رد می نمودند، اما، از کارزارش و حتا عضویتش برای پخش دیدگاه مارکسباور روسی و جانبداری از سیاست شوروی، بهره برداری کامل می نمودند.

به باورم بارز ترین نمونه، حرکت ماجراجویانه این نیرو ها به روز ۲۵ اکتوبر ۱۹۶۵، که به ،، سوم عقرب، معروف شد، می توان دید. به باورم در این حرکت، پیروان داوود، ح. د.خ.ا. که رابطه تنگی با داوود داشتند، نقش تعیینگر داشتند. البته از دیگر نیرو های چپ هوادار خط مارکسباوری چینی، گروه هایی از درون نظام سلطنتی از داخل و شوروی و چین که گسترش دموکراسی را در همسایه گی خویش تحمل کرده نمی توانستند، از بیرون با ضریب های کم و بیشی، حضور داشتند.

در درون شورا می توان یک بار دیگر بیانه های کارمل و امین را مرور نمود تا ژرفای این مساله را درک کرد. جالب این است که هر دو گروه، از همه امکان ها استفاده می نمودند، تا وفاداری شان را به مسکو و این که کدام یک ،، زن خوشبخت ،، اند، به نمایش بگذارند.

آن گاه آقای مزدک کودتای داوود را که با همیاری حدخا، صورت گرفت تنها با واژه گان ،، روی کار آمدن داوود،، فرزش را جمع می نماید. او بار دیگر بار ملامتی را به گردن خارجیان می اندازد. او هرگز از حضور بلند پایگان حدخا، به مقام های بلند در کودتای داوود، اشاره نمی کند. این امر در حالی است که حزب باکودتای داوود، دیگر در سایه قدرت قرار گرفت.

داوود در یک چرخش شگفت انگیز، عضوان حزب، به ویژه پیروان کارمل را در موج های گوناگون از اداره و به ویژه اردو تصفیه نمود. این امر به پیروان تره کی در دستگاه های امنیتی به ویژه اردو، امکان این کار را میسر ساخت تا از این خلا بهره برداری نموده، جای شان را پر پر نمایند. شوروی که چنین انتظاری را نداشت، تلاش نمود تا مریدان تره کی و کارمل را یکجا نماید. کاری که تنها برای حزب باقی مانده بود استفاده از اهرم کسانی بودند که هنوز در اردو به صورت پنهانی به سر می بردند.

سپس آقای مزدک از انقلاب ثور، - با آن که نمی دانم که خودش یا ویراستار هشت صبح، آن را در میان گیومه گرفته

است - نی به صورت روشن کودتای ثور، نام می برد و آن را ،، اتفاق ،، می خواند. اما، در این جا جالب ترین واژه گان این است، ،، قدرت به حدخا، تحمیل شد،، اگر منظورش بخش پیروان کارمل است، پرسش بسیار اساسی این است که کدام نیرو سبب شد که اینان این بار ،، تحمیلی ،، را تحمل کنند. او در این زمینه حتما اشاره کوچکی هم نمی نماید. تاریخ گواه است که رهبران همین گروه هم بر همان تخت خونینی تکیه زدند که بر ایشان ،، تحمیل ،، شد. آیا یک نیرو سیاسی آگاه نمی توانست در همان لحظه های اولی، با صدور اعلامیه بی خود را از این ،، انقلاب ،، دور سازد؟ به باورم تلاش آقای مزدک در این خط سیر می نماید که بار همه ملامتی را به گردن امین بیندازد. همان زخم پیشین، دهان باز می نماید. اما، هر گز اشاره بی به این امر نمی نماید که همه زیر فشار شوروی ،، وحدت ،، کردند و پیروان کارمل، در بخش های نظامی هم در ساعت های بعدی این کودتا شرکت نمودند و سری را هم از دست دادند.

از سوی دیگر، او هم چنان نمی گوید که آرام آرام تصفیه ها از سوی امین، دامان مریدان تره کی را نیز گرفت. این بار، شگاف دیگری میان پیروان تره کی و امین دهان گشود. تره کی در این خطه نفسش را از دست داد. در این جریان، ک.ج.ب. در کنار پیروان تره کی فرار گرفت و زمینه را برای لشکر کشی شوروی به افغانستان و به قدرت نشاندن ببرک کارمل که در یخچال سیاسی نگه داری می شد، و پیروان داخلی در زیر زمینی سفارت شوروی در کابل، به نبرد ،، مخفی ،، ادامه می دادند، فراهم ساخت.

آقای مزدک در بخش ،، هدف اصلی شوروی ،، به شدت طفره می رود و مساله را به اعلامیه ،، تاس ،، خبرگزاری شوروی، حواله می نماید. او هرگز گپی از ،، دکتورین بریژنف ،، نمی زند. بر خط این دید، هر ساختار سیاسی که با کودتای چپ، در همه جای جهان به قدرت می رسید، شوروی وظیفه داشت تا آن را تا سرحد مداخله نظامی ،، حفظ و نگه ،، دارد. جالب است که آقای مزدک یورش های شوروی بر هنگری، چک و جرمنی شرق را از یاد می برد.

آقای مزدک در برابر پرسش دیگر نگاه تا حدودی عینی و واقعی تر به دلیل های عدم جانبداری مردم که در سایه حضور شوروی می نماید. من به این باورم:

حضور بیگانه، به ویژه با بار ایدیلوژی مارکسباوری روسی، که بُعد های بیگانگی را پُررنگ تر و بزرگ تر نموده بود، در آغاز سبب عصیان های کوچک اما، سراسری گردید.

کودتاگران که هنوز عرق پای ناشی از پاشنه های آهنین شان، خشک نشده بود، در همان گام اول دُچار دو دستگی میان پیروان تره کی، کارمل . سپس تره کی - امین، شدند. این امر ساتور و شمشیر تصفیه خونین را بلند نمود.

پس از آن، کودتاگران، اصلاح های ذهنیگرانه بی را که در دنیای تنگ ذهن شان شکل گرفته بودند، با همان زور سر نیزه بر جامعه سنتی تحمیل نمودند. این امر عصیان ها تند را از سوی مردم به میان آورد.

اگر نفوذ پُر قدرت و تک نگر دیدگاه های بریژنف، نمی بود، رهبری شوروی می توانست گزینه به تری را برگزیند. از آن میان تبدیل رژیم گرافه گر ح. د.خ.ا. به ساختار ملایم تر ملی که توانایی پذیرش را برای مردم کشور می داشت.

اما، این رهبری که در انجماد فکری و سنی قرار داشت، گزینه نظامی را در خط تحمیل یک رژیم دستنشانده، برگزید و دست به یورش زد تا آن را از اقتادن در پُرنگاه سقوط نجات بدهد.

پس از یورش، دیگر می توان شاه فرد: شوروی، شوروی و هیچ چیز دیگر نی، جز شوروی، را خواند و بس.

این کار همراه با آوردن برخی دگرگونی ها در شکل و ظاهر امر، روی دست گرفته شد. از آن میان: عدم کاربرد واژه ساختمان سوسیالیستی حتما در دراز مدت در رسانه های گروهی، توجه به دین اسلام به حیث یک دین مقدس، تغییر رنگ بیرق، توقف اجرای فرمان هایی که آشوب بر انگیز بودند. از سوی دیگر تاجران، زمینداران، عالمان دین و دانشمندان در خط دشمنان طبقاتی به حساب نمی رفتند. رهایی زندانیان سیاسی و ایجاد جبهه پدر وطن را می توان به مانند نمونه هایی ذکر کرد.

با آن هم حضور نیروی های جنگی شوروی، همراه با تداوم وجود مریدان تره کی، در مقام های دوم، اما، مهم نظامی، بر آتش عصیان ها هیزم ریخت.

اساسی ترین انگیزه در کار عصیان را در کنار عامل دینی، می توان به دلیل آزادی خواهی مردم افغانستان که ریشه نیرومند در تاریخ کشور دارد و در بر گیرنده تمام قبیله ها و قومان ساکن در آن می گردد، را دانست.

این عامل اساسی را دنیای آزاد و همچنان جهان اسلام در نیرومند سازی مقاومت علیه یورش شوروی چون تحفه آسمانی دانستند و از آن بهره برداری تمام عیار نمودند. بر آتش مقاومت که اکنون یاری امریکا، کشور های متحد و مملکت های عربی - اسلامی افزوده شده بود، نیل و هیزم خشک ریخته شد.

در داخل، نشانه های روشنی به چشم می خوردند که سیاست شوروی چون شبکه نیرومند عنکبوت بر همه کنج و کنار کشور دوانیده می شود. به این گونه، در حضور شوروی و ارتش سرخ تجاوز و خشونت بر تمام زاویه های زنده گی مردم چنگ انداخت.

از آن پس تمام ساختار های دولتی، ملکی و نظامی در ید قدرت مستقیم شوروی قرار گرفت.

در عرصه سیاسی جز ح. د.خ.ا. هیچ حزب و گروه سیاسی دیگری همراه با رسانه های گروهی مستقل، حضور و

وارد میدان سیاست نشدند. ح. د.خ.ا. در هنگام همراهی و هواداری با کودتای داوود، این شیوه استبدادی برخورد را تمرین و آموخته بود.

شورویان کوچک ترین مقاومت و نافرمانی به ویژه در روستا ها را با استفاده از هرگونه جنگ افزار در خط سیاست معروف **زمین سوخته**، در هم می کوبیدند.

از آن جایی که خط این مقاومت از ده ها و روستا ها می گذشت، دست به ویرانی آن جا ها زده شد. این امر، موج عظیم پناهنده را به پاکستان و ایران راند. این کار، بحیره بزرگی را برای صید و شکار سرباز برای مجاهدان فراهم ساخت. بعد ها، همین برکه بزرگ، نسل جدید مجاهدان که به طالبان معروف شده اند، پرورش داد. طالبان پس از آن که مجاهدان در جنگ های درونی از مردم رانده شدند، ظهور نموده و در حال و هوای بیزاری مردم از مجاهدان، با سرعت و ساده گی توانستند تا قدرت را به دست بگیرند. آنان تنها با یورش نظامی امریکا و کشور های متحد، از قدرت به زیر آورده شدند بس. اما، چندی نگذشته بود که بنابر سیاست های نادرست امریکا، متحدان و زمامداران نو - بخشی از همان مجاهدان سابق - بار دیگر در خط نبرد مقاومت در برابر تجاوز امریکا و متحدان دست به نبرد زده و ادامه می دهند. این را از یاد نبرد که دسته دیگر با آن که با یاری جامعه جهانی بر اریکه قدرت فراز آورده شدند، در سایه به نیروهای مخالف چون طالبان و دیگران و دیگران... یاری می رساندند و هم اکنون هم دست کمک شان به آن سو دراز است.

به این گونه، یاری دنیای آزاد به رهبری ا.م.ا. همراه با جهان اسلام به رهبری عربستان سعودی و شیخ نشینان خلیج، گروه های اخوانی را که برخی پس از کودتای داوود در سال ۱۹۷۳، به پاکستان فرار کرده بودند، به نیروی عظیمی بدل نمود. این امر در ایران، در سایه رژیم آخندی در خط باور های شیعه گی، نیز شکل گرفت.

تن شوروی به زودی درد تیر مقاومت مردم افغانستان و به ویژه جهان را، حس نمود.

این امر، گرباچف را در راس قدرت در شوروی قرار داد. او که از همان آغاز با یورش شوروی به افغانستان موافق نبود، آن را **زخم خونین** نام نهاد.

به این گونه این توفان تا مغز استخوان، حزب را تکان داد و در میان فرقه های دیگر، مریدان نجیب نیز دهان باز کردند. این امر تصادم فرقه گی را در درون حزب به میان آورد. مدتی سرکرده گان فرقه پیروان کارمل از سوی نجیب به زندان انداخته شدند. بعد، این جنگ و گریز تا سقوط ادامه می یابد.

در سیاهه کار هایی که گرباچف برای آوردن دگرگونی ها در کشورش درست نموده بود، خروج نیرو هایش در بالا ترین جای قرار داشت. این امر چنان غافلگیر کننده بود که کشور های دنیای آزاد، برای مدتی به آن باور نمی کردند. او در این خط تمام تلاشش را به خرج داد. او حتا حاضر شد که بدون امضای موافقتنامه جنیوا، نیرو هایش را از افغانستان بیرون بکشد. او این امر را صاف و پوستکنده به نجیب الله، ابراز داشت و سپس نیروی های جنگی اش را از افغانستان بیرون کشید.

اما، کودتای نیرو های گزافه گرا در ح. ک.ا. ش. که علیه گرباچف، صورت گرفت، زمینه را برای به قدرت رساندن یالتسین فراهم ساخت.

یالتسین با دستور قطع کمک های نظامی و اقتصادی به افغانستان، سبب شد تا در زمان کم تر از دو ماه، رژیم کمونیستی با آن که چهره اش را سرخاب و سپید آب زده بود، با فرار نجیب الله رهبر حزب، رژیم راه سقوط را در پیش بگیرد.

در این امر هم بار دیگر خط های جدایی قومی و زبانی نقش مهم و تعیینگر را بازی نمود. دسته های درون حزب به گروه های مجاهدان همقوم و زبان خویش پیوستند. برخی به احمدشاه مسعود و گروهی به گلبدین.

به این گونه بیماری فرقه گرایی که از همان آغاز تشکل حزب در تنش دویده بود، آن را از نفس انداخت. این امر نشانگر این واقعیت دردناک است که در یک همبود دهقانی - قبیله گی، اول تر از هم باید وضع و حال جامعه را شناخت و سپس آرام آرام چنان دگرگونی را از درون سامان داد تا مانند مار پوست نو از زیر پوست کهنه بیرون شود و دگرگونی های نو، راه اش را در دل جامعه باز نماید.

اما، به باورم شاه نگاه آقای مزدک، در برابر پرسش آخری می باشد. او این بار که بیانش به شدت بار اخلاقی، نی عملی و سیاسی دارد، می گوید، «هیچ جنگی خوب نیست»، این امر با آن که ظاهر چشمگیر دارد، اما، در عرصه سیاست عملی راه به جایی نمی برد. همین لحظه، پاسخ فریاد به پرسش آینشتاین به یاد آمد. آینشتاین از او پرسیده بود که چی گونه می توان به جنگ پایان داد؟

فریاد در پاسخ چنین نوشته بود، «جنگ و خشونت از یک سو، عشق و شهوت از سوی دیگر دو غریزه اصلی اند که سبب تکامل انسان، حفظ و نگهداری اش و بقای نسل شده است. از آن جایی که عشق در حوزه فرهنگ وارد است، تنها می توان با گسترش هر چی بیش تر فرهنگ عشق، از دایره تکرار زود زود جنگ، جلوگیری نمود»، از این کوتاهه می توان به ژرفا و پهنای مساله جنگ و صلح دست یافت.

سیس، او بر واژه «موقعیت»، تاکید می نماید. این امر روشن است که معنای واژه گی موقعیت همانا «جایگاه»، است. این اسم می تواند با صفت های متعددی همراه گردد مانند: موقعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و دیگر و دیگر. از

همین روست که فکر می‌نمایم ویراستار آن را میان گیومه، گرفته است زیرا واژه بی است که تعبیر های مختلف می‌توان از آن نمود. اما، تا جایی که در بخش بعدی کار برد این واژه می‌بینیم، چنین برداشت می‌توان نمود که ما، یا افغانستان یک ،، موقعیت ،، یعنی جایی است و بس.

به باورم این امر نشان می‌دهد که آقای مزدک به افغانستانی - ممکن در این ساختار سیاسی پس از ۱۷۴۷، - باور ندارد. ما، شاهد گروهی از کسانی هستیم که در این خط می‌اندیشند، ولی برای خط‌کشی پیش از ۱۷۴۷، تصویر روشنی به جز یک نوع ،، بهشت گمشده،، ندارند.

آقای مزدک در برابر پرسش آخری که در مورد سقوط نجیب است هرگز به عامل اساسی که اختلاف درون رهبری و تقسیم آنان به دو خط قومی - زبانی است اشاره کوتاهی نمی‌نماید. این امر چنان می‌نماید که آقای مزدک که از آغاز جوانی درگیر سیاست چپ بوده است و پس از یورش شوروی به مقام های منشیان گونه گونه رسیده است، بر برج بلندی ایستاده است و بر رویداد ها تنها و تنها نظاره می‌نماید. او برای یک بار و یک لحظه هم از نقش خوب و یا بدش گپی نمی‌زند.

این ،، موقعیت ،، را ما چپیان در ادبیات دیروز خویش ،، برج عاج نشینان ،، می‌خواندیم و حال باید برج ،، خلیفه ،، در دوبی را به آن اضافه نمود. اگر از برج تلویزیون برلین گپ بزنم، قدش کوتاهی می‌نماید.

شهر گت تینگن، جرمنی
روز ۱۷ فبروری ۲۰۱۵ ع.